

نگاهی انتقادی به مبانی ارتباطات انسانی^۱

دکتر سید مجتبی رضوی طوسی^۲

مهدی فقیهی نژاد^۳

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا با استفاده از درس‌ها و فرامین قرآن کریم، نگاه انتقادی به مبانی علم ارتباطات، به ویژه در حوزه ارتباطات انسانی، تبیین شود. در این زمینه تحقیقات بسیار کمی صورت گرفته است و نسخه دقیقی درباره نگاه به ارتباطات انسانی وجود ندارد. در نگاه قرآنی بالاترین هدف در مسئله ارتباطات توجه به خدا، رضایت او، دلدادگی و اخلاص در مقابل اوست. از این رو هرگونه ارتباطی که موجب پیدایش و تقویت پیوندهای اجتماعی برای رساندن جامعه به قرب الهی باشد، مورد پسند قرآن است و هرگونه ارتباطی که موجب دوری جامعه از پرستش و عبودیت خداوند متعال شود، نکوهش شده است. بنابراین لازم است که هر نوع تماس و ارتباط بین انسان‌ها متناسب با هدف نهایی کل عالم، و براساس دستورات دینی و قرآنی، شکل گیرد. در مقاله حاضر با استفاده از روش اسنادی / کتابخانه‌ای، و تکمیل نتایج حاصل از مطالعه به روش مصاحبه عمیق، سعی شده است گامی در این مسیر برداشته شود. کلید واژه: ارتباط، قرآن کریم، پیام، ارتباطات انسانی.

۱. برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «الگوی ارتباطات انسانی از نظر قرآن کریم؛ مطالعه موردی داستان حضرت موسی(ع)».

۲. استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده صداوسیما. (نویسنده مسئول)

۳. کارشناس ارشد تحقیق در ارتباطات از دانشکده صداوسیما. Email: faghihi_nejad@yahoo.com

مقدمه

اسلام دین جامع و خاتم ادیان است که راه چگونگی زیستن برای رسیدن به سعادت فردی و اجتماعی را به ما می‌آموزد. نگاه اسلام محدود به فرد و زندگی فردی نیست، بلکه علاوه بر نگاهی اجتماعی و ناظر به اقامهٔ دین، در کلیه شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی نیز مستتر است. قرآن کریم برای هدایت فرد و جامعه انسانی نازل شده است. امروز باید باورها و ارزش‌های دستوری قرآن، گزاره‌ها و آموزه‌های آن نظریه‌پردازی شده و به صورت کاربردی در سطوح گوناگون مورد استفاده قرار گیرد. در این مقاله تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از نگاه قرآنی، نگاهی نو به مبانی ارتباطات انسانی مطرح شود. متأسفانه تاکنون علمای اسلامی و آگاهان به دانش قرآنی، اهتمام ویژه‌ای در این باره نداشته‌اند و منابع بسیار اندکی در این موضوع یافت می‌شود تا به ارتباطی بایسته میان مقولهٔ دین و ارتباطات از منظر دینی، قرآنی بپردازد، به شکلی که بتوان دستورالعملی مدوّن و حساب‌شده برای اجرای این امر در اختیار داشت.

شایان ذکر است که به صورت کلی خلاء علم ارتباطات در حوزه ارتباطات انسانی در تبیین ارتباط انسان‌ها با خداوند متعال، اولیاءالله (پیامبران، ائمه و...) در بعضی سخنرانی‌ها و مقالات مورد اشاره قرار گرفته است.

بازتعریف ارتباطات

ارتباطات از زوایای مختلف دارای معانی متعدد و متفاوت است و دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف مبتنی بر اصول فکری و بینش‌های خود تعاریف مختلفی را نسبت به آن ابراز داشته‌اند. تناسب شخصیت و یا تجارب عینی نیز خود می‌تواند به عنوان عوامل مؤثر در ارائهٔ تعریفی صحیح از ارتباطات قلمداد شود تا آنجا که علماء فنون و رشته‌های مختلفی از قبیل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، حتی عالمان دینی و مذهبی و... ارتباطات را در محدودهٔ فعالیت‌های خود ارزیابی کرده و از این واژه، مفهومی استوار در ذهن خود ساخته‌اند. البته روند تکاملی جامعه و جهان بشریت نیز

سهم به‌سزائی در تنقیح این مفهوم در اذهان داشته و زمینه تبیین و توصیف دقیق‌تر آن را فراهم کرده‌اند.

جهان‌بینی و نگرش انسان به طبیعت، تاریخ و سیر تحول و تکامل جوامع، دیدگاه و چهارچوبی را برای شکل‌گیری مفاهیم در ذهن انسان به‌وجود می‌آورد که تفکر بالاتر از آن برای هیچ انسانی مقدور نیست مگر این که بینش خود را نسبت به طبیعت و تاریخ و آغاز و انجام آن تغییر دهد. منشأ پیدایش اختلاف در تعاریف، به اختلاف در بینش‌ها بازگشت نموده و اختلاف در بینش نیز به اختلاف در گرایش‌ها و تعلقات انسان است. (رضائی، ۱۳۷۷: ۲۱)

نگاهی متفاوت به مبانی شکل‌گیری تعاریف

رضائی (۱۳۷۷) می‌نویسد:

ارضاء نیازمندی‌های مادی و یا روحی (مانند حس نوع دوستی، اقناع تمایلات و...) از جمله عوامل اساسی برای تشکیل یک جامعه است و ارتباطات زمینه ارضاء و توسعه نیازمندی را در جامعه برای انسان فراهم می‌آورد. «تسهیم» به معنای سهیم شدن با دیگران برای رفع یک نیازمندی اجتماعی است که عبارات «تفهیم» و «تفاهم» نیز در همین رابطه است. در صورتی که ارتباط مؤخر از پیدایش یک «نیاز» در فرد یا در جامعه قابل طرح باشد، هرگونه معنایی در توضیح معنای ارتباط با ارضاء نیازمندی و توسعه آن ربط مستقیم برقرار می‌کند. به عبارت دیگر شکل‌گیری معنا و مفهوم در ذهن انسان به‌خاطر تصرفاتی است که می‌خواهد در طبیعت و یا در جامعه و یا افراد دیگر انجام دهد. از این‌رو دست به «نمونه‌سازی» و «مفهوم‌سازی» می‌زند، این تعریف از عمومیت برخوردار است و تمامی مفاهیمی را که در ذهن شکل می‌گیرند تحت پوشش قرار می‌دهد. از این‌رو «علم» و «آگاهی» و یا هرگونه درک چون خالی از یک نحوه «مفهوم‌سازی» در ذهن نیست لذا می‌تواند وسیله‌ای برای برقراری ارتباط باشد. (ص ۲۴)

چنانکه ملاحظه می‌شود در معنای ارتباطات به «ایجاد معنا» و یا «تفهیم، تفاهم و تسهیم معنا» تکیه می‌شود هرچند که در کلمه «ایجاد معنا» نیز بر لو معتقد است که

پیام‌ها حاصل معانی نیستند و معنا در حقیقت متأثر از حالات، افکار و تجارب دریافت‌کننده پیام است، در ارتباطات انسانی کلماتی رد و بدل می‌شود که این کلمات می‌تواند هم از نظر گوینده و هم از نظر شنونده القاء کننده دو معنای مختلف باشد. از آنجا که حساسیت‌های وجودی، حالات و احوالات انسان‌ها مختلف است، یک معنا نمی‌تواند حامل یک پیام واحد برای دو شخص و یا بین اشخاص متعدد باشد، بنابراین می‌توان گفت که به تعداد انسان‌های موجود، یک پیام می‌تواند معانی مختلفی داشته و هرکس به فراخور حال خود از آن برداشتی داشته باشد. گروهی از عرفا و مشاهیر اسلامی نظیر مولوی نیز بر این عقیده پایبندند که معانی کلمات متعدد است و یک پیام می‌تواند حامل تمامی معانی باشد و از ابعاد مختلفی بدان نظر شود و هرکس از زاویه‌ای آن را مورد بررسی قرار دهد و متناسب با حال درونی خود از آن کام جوید.

این نظریه با اصل تغییر و تحول و تکامل‌پذیری پدیده‌های عالم خلقت دمساز و هماهنگ است، که البته نکته مثبت این نگاه است. اگر برای این جهان تغییر و حرکتی ملاحظه شود، قبول حرکت، اصل یکسانی و یا به تعبیر فلاسفه، اصل « این همانی » را در مورد کلیه پدیده‌ها نفی کرده، چه رسد به انسانی که حالات و احوالات درونی او مانند امواج سهمگین دریا هرزمان او را به این سو و آن سو می‌برد. هر انسان در درون خود دارای دنیایی جداگانه و عالمی مخصوص به خود است که بعضی مفسرین در تفسیر آیه شریفه « الحمد لله رب العالمین » (حمد، ۱)، بدان تمسک جسته‌اند و منظور از «عالمین» را عوالم وجودی و درونی انسان تلقی کرده‌اند. از این رو با توجه به این مطالب، در نزد همگان این اصل مسلم و مبرهن است که هر پدیده را عالمی غیر از عوامل دیگر پدیده‌هاست و از این رو همه در حال تعالی و تکامل در جهت قرب و عبودیت خداوند و همواره در حال پرستش‌اند.

اما باتوجه به این نوع نگاه، نکته منفی درون آن نیز، ذهن را معطوف به خود کرده‌است و آن این که حد و مرز اختلاف برداشتها از یک پیام مشترک تا کجاست؟ آیا تا آنجا که دو مفهوم متناقض نیز از یک پیام برداشت شود؟ آیا می‌توان اقتضاء خصوصیتی را برای « پیام » ترسیم کرد؟ ملاک صحت فهم عبارات متفاوت از یک عبارت و پیام مشترک در چیست؟

آیا همه برداشت‌ها از یک پیام می‌تواند صحیح باشد؟ که در این صورت حق و باطل از بین رفته و همه حرف‌ها حرف حق است، این معنا با ظواهر نصوص اسلامی و کلمات وحی در تعارض است، زیرا در نظرگاه اسلام، حق و باطل قطعاً وجود دارد و اسلام شاخصه‌هایی را برای تفکیک و تمیز بین حق و باطل و طرفداران آنها قرار داده است، و باتوجه به همین تفاوت‌ها ثواب و عقاب اعمال در روز موعود، اصلی مسلم و قطعی است.

اختلاف در برداشت‌ها هرچند که به فراخور حالات افراد متفاوت است اما این تفاوت بدان‌گونه نیست که اقتضاء و خصوصیت اصلی آن، پیام را نیز در مخاطره افکند، به عبارت دیگر کثرت در برداشت‌ها به‌طور قطع با یک محور به تفاهم و وحدت می‌رسد که بدون توجه به محور در پیدایش وحدت و با کثرت‌گرایی صرف منطقی نمی‌توان پیدایش وحدتی را در جامعه ادعا نمود. (رضائی، ۱۳۷۷)

اکتفا نمودن به معنای ارتباطات به معنای « فراگرد تفهیم، تفاهم و تسهیم » نیز ارتباطات را در محدوده ارتباطات نظری تحدید می‌نماید. معانی و مفاهیم ابزاری هستند که تنها در ذهن شکل می‌گیرند اما ارتباطات انسانی فراتر از محدوده ارتباطات ذهنی که در ابتدا با تشکیل معانی و سپس به وسیله کلمات و ادبیات به تفاهم اجتماعی می‌رسد، می‌باشد.

ارتباطات شامل هرگونه پیوند و عامل پیدایش هرگونه وحدت و پیوستگی اجتماعی است که این پیوند و اتحاد از ایجاد همدلی اجتماعی آغاز می‌شود و از « همفکری » و « تفاهم » عبور کرده و به مرحله « همکاری » اجتماعی می‌رسد، « همکاری » به عنوان عامل وحدت در رفتارهای اجتماعی است که هر کدام از این سه نحوه ارتباطی که بین انسان‌ها در جامعه فرض دارد، ابزاری خاص و ویژه خود را دارا می‌باشند. گاهی ممکن است در برقراری ارتباط بین حالات، « مفهوم‌سازی » صورت نپذیرد بلکه نگاه‌ها تنها بیانگر حالات و عامل ایجاد همدلی گردند. از این رو بعضی می‌گویند « فلانی با یک نگاه تمامی حرف دل خود را بیان کرد » البته این نگاه و یا یک سکوت و... تمامی فضای ارتباط را در بر نمی‌گیرد و نیاز به تبدیل آن به کلمات، مفاهیم و معانی است تا به وسیله آن بتوان با جامعه صحبت کرد. به عبارت دیگر آن نگاه بایستی زبان‌دار شود تا

به تفاهم رسیده و براساس این تفاهم، وحدت رویه در رفتارهای فردی و اجتماعی حاصل شود.

بنابراین محدوده ارتباطات می‌تواند از ارتباطات روحی و برخورد گرایش‌ها و اخلاق‌ها آغاز شود که در این محدوده «نمادسازی» صورت نمی‌پذیرد بلکه تنها تأثیر و تأثرات روحی است که ظرفیت وجودی انسان را در کل آفرینش و در مرتبه بعد در جامعه معین می‌نماید. با تکیه به روحيات پیدا شده در انسان که حاصل تعامل روحيات او با روحيات اجتماع است، برقراری ارتباط آغاز می‌شود. این ارتباط نیز در حقیقت ارتباط تصرفی و اقماعی است یعنی فرد با شکل‌گیری روحيات خود در نظام حساسیت‌های جامعه و جهان، به دنبال تصرف در طبیعت و یا در جامعه انسانی است که می‌بایست هر کدام از این دو نحوه رابطه، ابزار خاصی را تولید کند. ارتباط با انسان‌ها و جامعه از طریق «ذهن» انسان برقرار می‌شود و «ذهن» نیز برای برقراری ارتباط به «نمادسازی» و نمونه‌پردازی نیازمند است. این «نماد» از کلمات و زبان به‌عنوان محمولی برای برقراری ارتباط استفاده می‌کند. (رضائی، ۱۳۷۷)

نیم‌نگاهی انتقادی به علم مدرن

باتوجه به نوع نیازهایی که در یک جامعه انسانی وجود دارد، این نیازها منجر به تولید پرسش‌هایی می‌گردد، که پاسخ آنها در یک سیر عقلانی، شاکله‌های علوم گوناگون را تشکیل می‌دهد. ما در جامعه با منظومه‌ای از علوم سرو کار داریم که هرکدام براساس نیازهای اساسی جامعه شکل گرفته است. علم پاسخگوی نیاز یا نیازهاست و همیشه باید کارآمد باشد. دانشی که نتواند نیازها را پاسخ دهد دانش نیست، یا لااقل دانش زنده امروز نیست، بلکه مربوط به تاریخ علم است و به خود علم ربطی ندارد. پس همیشه علوم، در پاسخ به یک نیاز شکل می‌گیرند، و البته با پویایی نیازها نیز می‌توانند پویا شوند. حال اگر اصل همه نیازها در یک جامعه به مبانی مادی برگردد، علم تولیدشده در زیست‌بوم فرهنگی آن جامعه نیز تا حد زیادی کارایی در بستر فرهنگ مادی دارد. از این رو ما در حال حاضر باید در تعاریف تجدیدنظر کنیم و

تعاریف قبلی خود را اصلاح کنیم، و تعریف جدید و کارآمدی مطابق با نیازهای واقعی اسلام و جامعه اسلامی ارائه دهیم تا در زیر این تعاریف، علمی جدید و کارآمد تولید شود، علمی که بتواند مشکلات عینی جهان اسلام را حل کند و در موازنه قدرت، برتری اسلام را در سیاست، فرهنگ و اقتصاد ثابت کند. علمی که بتواند تعاریف را در مقیاس جهانی در تعریف عدالت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تغییر دهد. تعریفی که در حال حاضر از علم داده می‌شود چندگونه است و در سه حالت دسته‌بندی می‌شود: (۱) تعریف به فرآیند - یعنی به روند پیدایش -، (۲) تعریف به ارکان، و (۳) تعریف به آثار. در تعریف به «آثار»، آثار شی بیان می‌شود. مثلاً می‌گویید میکروفون وسیله‌ای ارتباطی است که در آن، صوت به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود و چنین است و چنان... و آثارش را می‌گوییم. در تعریف به «ارکان»، اجزاء و ارکان توضیح داده می‌شود؛ مثلاً می‌گویید میکروفون یعنی این ارکان و اجزاء. گاهی نیز تعریف نه به ارکان است و نه اجزاء، بلکه فرآیند و روند پیدایش را به‌عنوان تعریف بیان می‌کنند. علم نیز از دایره این تعاریف خارج نیست، نکته دیگری که باید در تعریف جستجو کرد، این است که علم، گاهی براساس «بودن» تعریف می‌شود و گاهی براساس «شدن». یعنی گاهی اوقات علم یک پدیده ثابت، ساکن و ایستا دیده می‌شود. اما گاهی پدیده‌ای قلمداد می‌شود که از یک‌جا شروع شده، دستخوش تحولاتی می‌شود و یک مقدمات و ارکان روانی، اجتماعی و تاریخی، در پیدایش آن دخالت دارند. در این صورت، علم، به‌عنوان یک پدیده متغیر و در یک فرآیند تاریخی تعریف شود. البته این تعریف از علم با تعریف یک ماهیت در بسته و نفس‌الامری از علم خیلی تفاوت می‌کند. باتوجه به مبانی نظری پیش‌گفته، در ماهیت علم، اراده حضور دارد. فرآیند پیدایش آن هم ولایت و تولی است. در علم، چه حسی، چه عقلی و چه شهودی، اراده حضور دارد. البته منزلتی از علم وجود دارد که ما در آنجا، فاعل تبعی هستیم. عقلانیت یک قوه است و تحت اراده عمل می‌کند. کیف اراده، در کیف فهم حضور دارد. واقعاً انسان در یک جاهایی نمی‌فهمد، «انک لاتسمع الموتی»! چون اراده آن باطل است، نمی‌فهمد. در مرحله اتمام حجت با انبیاء، آنجا نمی‌تواند نفهمد. به فرعون هم اتمام حجت می‌شود، ولی از آن به‌بعد، اگر نخواست، نمی‌فهمد؛ نه این که می‌فهمد و انکار می‌کند. آیات

قرآن، فراوان، این معنی را تأیید می‌کند. « مثل الفریقین کالاعمی و الاصم و السمع و البصیر ». واقعاً نمی‌بینید و نمی‌شنود. فرآیند ادراک، ارادی است. اراده انسان، تولی پیدا می‌کند. بالای سر اراده نیز، دو نظام وجود دارد؛ یعنی بالاتر از عقل، حس و شهود، یا اراده حق است و یا اراده باطل. یا تولی به حق پیدا می‌شود یا تولی به باطل. اگر تولی به حق صورت گیرد نورانیت پیدا می‌کند و اگر تولی به باطل پیدا شد ظلمات پیدا می‌شود. البته هر دو دستگاه نیز تا سرحد تمدن‌سازی کارآمدی دارند. بنابراین آنجا جهل می‌شود و اینجا علم. این که در حدیث آمده است از جنود عقل - که نور است - علم است... و جنود جهل، جهل است، به همین معنی برمی‌گردد. وقتی انسان، عالم می‌شود یک نسبتی در جریان تولی و ولایت پیدا می‌کند. پرستش، کیفیت ملکوتی و یا کیفیت ظلمانی - پرستش دنیا-، پیدا می‌کند. ولی این که منطق پیدایش علم چیست؟ چگونه می‌توانیم علم را حقیقی، و یا باطل بدانیم؟ براساس این مبانی، تقسیم اولی که علم می‌پذیرد تقسیم به حق و باطل است، نه به صدق و کذب. صدق و کذب وصف تبعی است. دین نیز عبارت است از جریان ولایت الهی که از سوی اولیا، جاری می‌شود. هیچ حوزه‌ای از ادراک بشر نیست که از حوزه دین خارج باشد، چه در حوزه علوم که مستقیم به دین منسوب هستند که عبارتند از حکمت، عرفان و فقه که هر کدام، حکومتی و فردی دارد، چه در حوزه علوم کاربردی باشد که آزمون‌پذیر و خطاپذیرند، و چه در حوزه مدل‌سازی برای اداره عینیت. هر سه دسته ادراکات ما، یا در جریان ولایت حق تولید می‌شوند یا در جریان ولایت باطل و یا این که التقاطی‌اند. بنابراین همه علوم، دینی، غیر دینی یا التقاطی هستند. این جریان تولی و ولایت یک دستگاه علمی درست می‌کند. اگر حق و باطل، وصف اصلی شد، منطق تبعیت از دین بر منطق همه علوم، حاکم می‌شود. بنابراین علم دینی آن است که از ارکان اصلی خودش با منطقی پیش برود که تحت تولی به ولایت حق، شکل بگیرد. در این صورت هم نورانی است و هم کارآمدی آن در جهت توسعه قرب و بندگی خواهد بود. در غیر این صورت کارآمدی آن در جهت توسعه دنیا خواهد بود و در جهت پیشرفت دنیای اسلام کارآمدی ندارد، مگر این که التقاطی باشد، که به آن نسبت که التقاطی است ممکن است کارآمدی پیدا کند. بنابراین، نکته کلیدی این است که تمام حوزه‌های معرفتی

انسان، اعم از معرفت‌های اجرایی، علوم کاربردی و معادلات و معرفت‌های بنیادی باید منسوب به دین باشد. البته معارف بنیادی - حکمت، عرفان و فقه - نسبت محکم‌تری با دین دارند.

نگاه مادی به جهان؛ نقطه ضعف اساسی علم ارتباطات

در نگاه الهی شاخصه‌ها با خصائص و لوازم نگاه مادی متفاوت است، محصول نگاه الهی، چیزی جز توسعه ابتهاج به قرب نیست، توسعه‌ای که می‌خواهد کیفیت و روابط جدیدی را در جامعه تعریف کند، توسعه روابط و ارتباطاتی که هرچند مرتبط با توسعه احساس و ارضاء است، ولی از آنجا که منابع این نوع ارضاء، محدود نیست، از این رو منتهی به تنازع نمی‌شود. از طرف دیگر، چون ناشی از خودبینی و استکبار نیست، منتهی به استکبار حق نیز نمی‌گردد. توسعه قدرت در نگاه الهی به مفهوم توسعه تعهد، احساس بندگی و عبودیت است، که به دنبال خود، توسعه ایثار و تعاون را نیز می‌آورد. همه این امور، از شاخصه‌های اصلی دستگاه الهی است، هرچند که هر دو دستگاه خواهان توسعه، عدالت و شرح صدر هستند، در یکی، توسعه روابط و ابتهاج بر پایه تکبر و در دیگری، توسعه روابط و ابتهاج بر پایه تحرک است. غایت یکی، به بندگی کشیدن خلق ولو در شکل مدرن و از طریق روابط پیچیده انسانی است، و آرمان دیگری، در تعاون و همکاری با خلق می‌باشد، و با این اعتقاد همراه است که دیگران نیز حق بهره‌برداری از خوان نعمت الهی را دارند. در نگاه الهی، دنیا ابزار تقرب است و چون هدف توسعه روابط و ابتهاج بر مبنای بندگی و پرستش خدا است، آلودگی به دنیا هم جایی ندارد. در نگاه مادی همه چیز خلاصه در مال، پست، شهوت و.. است، زیرا بقاء را در ختم‌شدن زور سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی نسبت به خود می‌داند، و می‌خواهد تمایلات سیاسی و فرهنگی جامعه به آنها ختم‌شده تا از شریان محبت مردم ارتزاق کند، و تا حد امکان در روابط انسانی افراد دیگر را به خدمت حوائج خود درآورد. برخلاف نگاه الهی، که در آن، تمایل نسبت به استکبار بر خلق، اصلاً مجالی برای عرض اندام نمی‌یابد، بلکه معیار اصلی روابط انسانی میل به تعاون، همکاری و

دستگیری از خلق است.

نگاه مادی بر زندگی بشر سایه افکنده است و تاریخ زندگی بشر نه براساس حقایق، که بر مبنای اعتقادات غیرواقعی مورخین عصر جدید نگاشته شده است و متأسفانه این مجعولات در سراسر جهان به عنوان حقایق مسلم گرفته می شود. تاریخ تمدن های موجود ما از یک سو تاریخ ستمگری پادشاهان است و از سوی دیگر، تاریخ مبارزه خیالی بین بشر و طبیعت برای رفع فقر و گرسنگی، و در این میان آنچه به طور کامل مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته، راه و تاریخ انبیاء و مبارزات عدالت خواهانه آنها است.

تاریخ تمدن، تاریخ تکامل ابزار تولید است و از هر آنچه خارج از این سیر قرار گرفته غفلت دارد و همان طور که گفته شد، نام گذاری اعصار مختلف تاریخ نیز خود حکایت از همین معنا دارد. عقل علمی جدید، اصلاً با غفلت از آسمان و آنچه آسمانی است به وجود آمده و بدین ترتیب، نباید انتظار داشت که این مسائل را درک کند، آنها برای نگاشتن تاریخ تمدن با یک پیش تحلیل داروینستی از سیر تکامل تدریجی جهان، تنها به سراغ مدارک و وقایعی رفته اند که با این سیر تحلیلی سازگار است و به تبع همه وقایع دیگر، هر چند هم چون قیام موسی (ع)، طوفان نوح (ع) و... جنبه جهانی داشته باشد، از تاریخ تمدن حذف خواهد شد. اکنون مفهوم تمدن در فرهنگ عام جهانی با مفهوم تکامل قرین و مترادف شده است، آن چنانکه در بیشتر موارد لفظ متمدن به معنای متکامل و پیشرفته به کار می رود، حال آن که تمدن لزوماً با تکامل که اصالتاً امری معنوی است، یکسان نیست. ما باید رفته رفته بیاموزیم که این دو معنای تمدن و تکامل را از یکدیگر تفکیک کنیم. عقل علمی جدید که با تمدن غرب ظهور پیدا کرده است تنها در حد دانشمندان غربی باقی نمانده و بر همه ابنای بشر، جز معدودی انگشت شمار از علمای الهی حاکمیت یافته است، اما اکنون دیگر باید دوران غرب زدگی پایان یابد و الفاظ، رفته رفته معانی قرآنی خویش را بازیابند. اگر سیر تکامل ابزار تولید بر صیورت تکاملی ابنای بشر منطبق بود لازم می آمد که اکنون کامل ترین افراد انسانی بر کره زمین زندگی کنند. لکن نه تنها این چنین نیست، بلکه ظاهراً ضد این مدعا به حقیقت نزدیک تر است، چرا که هر چند فناوری در آخرین مراحل تکامل خویش است، اما انسان غربی تا

مرز حیوانی بنده خور و خواب و خشم و شهوت هبوط کرده است. به هر تقدیر، وظیفه ما به عنوان علمداران راه انبیاء در سراسر جهان امروز این چنین اقتضا دارد که در نور بی نهایت قرآن به همه آن چه در ظلمات امروزی فرهنگ غرب به عنوان حقایق مسلم انگاشته می شود، نگاهی دوباره بیندازیم و حجاب از حقایق برداریم. همه احکامی که امروز در کتاب های علوم انسانی به نام علم در سراسر جهان اشاعه می یابد متأسفانه از ظلمات کنونی فرهنگ غرب منشأ گرفته است و راه جز به ترکستان نمی برد. بازنگری این احکام و گشودن حقایق در پرتو نور قرآن و روایات، قسمت اعظم وظیفه ای است که ما در جهاد اعتقادی برعهده داریم. برای اشاعه فرهنگ اسلام در سراسر جهان چاره ای نیست جز این که ما با فرهنگ و فلسفه غرب به جهاد برخیزیم، فرهنگ و فلسفه ای که پشتوانه حیات سیاسی استکبار و ریشه نگاه های مادی و دنیوی آن است. شناخت مبانی مدرن غربی از لوازمی است که ما را به ماهیت حقیقی این تمدن نزدیک خواهد ساخت. (آوینی، ۱۳۸۶)

بنابراین دسته بندی و الگویی که ارتباطات انسانی ارائه می دهد، ناقص است چون بین انسانی که به لحاظ نور ایمان بالادست من است با انسانی که در سطح پایین تری از من قرار دارد فرق نگذاشته است، به خاطر این که سلسله مراتب نظام مدیریت الهی و غیر الهی را از هم تفکیک نکرده است، بنابراین ارتباطات با شخص و اشخاصی که با من در یک مبنا هستند - مثلاً هر دوی ما الهی هستیم - با ارتباط ما با شخص یا اشخاصی که در یک نظام ولایت طاغوتی قرار دارد، متفاوت است و علم ارتباطات به دلیل نگاه مادی، این دو را یکی گرفته و آن را مناسب با غایات خود دسته بندی کرده است. اما این دو از نظرگاه دینی و قرآنی تفکیک می شود، و مناسب با نور ایمان و جایگاه شخص در نظام ولایت الهی ارزش گذاری می شود.

ارتباطات و دین

پایه تعریف ارتباطات باید به پیش فرض ها و اصل موضوع های دینی و ایدئولوژیک یا پایه های غیر ایدئولوژیک برگردد. به هر صورت ارتباطات، طرف می خواهد و بدون

طرف معنا ندارد. وقتی طرف می‌خواهد بنا به ظرفیت بین دو طرف ارتباط، می‌توان ارتباطات را تقسیم‌بندی کرد، پس دو نکته است: ارتباط طرف می‌خواهد، زمانی است که انسان با انسان دیگری در ارتباط است، حالا هر دو در مفهوم انسانیت مشترکند ولی به دلیل شرایط متفاوت اقلیمی، طبیعی، یعنی بوم‌طبیعی و بوم‌جغرافیایی، این خیلی تفاوت دارد. حالا کیفیت ارتباط هم متفاوت است. یک وقت است که بوم طبیعی نیست، بوم انسانی است، بوم فرهنگی، بوم سنت‌ها، عادات و مجموعه‌ای از این دست. گاهی اوقات هم بوم اعتقادی است که همه این‌ها در تعریف ارتباطات مؤثر است. مثلاً دو تا اعتقاد متضاد را با هم در نظر بگیرید، کاملاً متضاد با هم هستند. این چه نحوه ارتباطی برقرار می‌کند؟ شما بر فرض می‌گویید تخصص ارتباط است ولی ارتباط از نوع تخصص است، ارتباط بر پایه محبت نیست، بر پایه جذب نیست بلکه بر پایه دفع است، یکی ارتباطاتی هست که انسان براساس مرزهای ایدئولوژیکی که دارد مشترکند ولو به لحاظ نژادی، بوم نژادی اش متفاوت است، حتی بوم طبیعی اش هم با هم متفاوتند، نمونه اش را شما در حج می‌بینید که انسان‌ها با نژادهای مختلف، با زبان‌های مختلف، با اخلاقیات مختلف، با طبایع مختلف که طبیعت یکی گرم است و یکی سرد ولی می‌بینی عامل اشتراک و ارتباط یک عامل معنوی فراانسانی است که این‌ها ولو زبان همدیگر را بلد نیستند با هم تفاهم می‌کنند، جدال نمی‌کنند، مراع نمی‌کنند، پس به تعبیر دیگر در ارتباطات هر سه این‌ها مؤثرند.

در ارتباطات عوامل زیادی وجود دارد که وقتی می‌خواهیم تقسیم کنیم به یک کثرتی از عوامل و متغیرها می‌رسیم، اگر بخواهیم این نظام ارتباطات را درست تجزیه و تحلیل کنیم باید حداقل مدل طبقه‌بندی و نیز تجزیه و تحلیل داشته باشیم که این مدل طبقه‌بندی در تحلیل درست به ما کمک کند؛ کار منطقی چیست؟ به معنای این‌که از خطای در فکر جلوگیری می‌کند، این خطای در فکر در نهایت به خطای در عمل هم ختم می‌شود. من نگاه کردم دیدم طرف ارتباط ما که واقعیت هم دارد، گاهی خداست یا به تعبیر دیگر همیشه خداست. گاهی انسان در ارتباطش می‌گوید ارتباط محوری، این ارتباط محوری است که شما ارتباط می‌گیری برای چه؟ انسان بدون مقصد و غایت ارتباط نمی‌گیرد، آن نحوه ارتباطی که می‌گیرد، در منطق الهی این ارتباط از بالا به پایین

را تولی می‌نامند. ارتباطی که بالاخره محور ارتباط انسان فاعل است، ارتباطی که براساس اختیار است، فاعلیتی که داریم این ارتباط را برقرار می‌کند. گاهی اوقات این ارتباطی که برقرار می‌کنیم بر مبنای محبت و تولی است، گاهی اوقات هم ارتباط برقرار می‌کنید که براساس تولی و طاعت نیست بلکه براساس طغیان است، به تعبیر دیگر سرپیچی است، به هر صورت نحوه‌ای از ارتباط است ولی سرپیچی می‌کنید.

بنابراین ارتباط با خدا که ارتباط محوری انسان هست، مرکز و کانون تمام ارتباطات می‌شود، حالا می‌خواهید ارتباط با خود بگیرید، مبتنی بر ارتباط با خداست، می‌خواهید با یک گروهی ارتباط بگیرید، می‌خواهید با یک سازمانی ارتباط بگیرید، می‌خواهید با یک اجتماعی بگیرید، از این طرف می‌خواهید با خانواده خود ارتباط بگیرید، می‌خواهید ارتباط با طبیعت بگیرید، طبیعت را هم تقسیم کنیم، مثلاً با یک حیوان می‌خواهید ارتباط بگیرید، همه‌اش حول محور ارتباط محوری است، که مثلاً آن ارتباط محوری معین می‌کند که چگونه ارتباط بگیرید. حالا این ارتباط چیست؟ ارتباط انسان با خداست، آن پایه می‌شود برای تمام ارتباطات دیگر، یعنی هم عوض نمی‌شوند، به صورت کانونی اگر نگاه کنیم، مثلاً این که شما می‌خواهید فناوری تولید کنید، براساس مدار خدایی، بعد هم فناوری را برای چه چیزی می‌خواهید، این برای مهم است؟ یک وقت است که برای رفاه می‌خواهید، یک وقت است که برای قرب می‌خواهید. کار فناوری چیست؟ تصرف در طبیعت یا تسخیر طبیعت در جهت قرب. پس چیزی خارج از این میدان نمی‌ماند؟ هیچ محدوده‌ای نداریم که در ارتباط با قرب به خدا معنا نشود، البته ابزار و لوازمی سر جای خودش دارد، ولی به لحاظ تعبیر مثلاً در ارتباط با جمادات، حیوانات که می‌گیرید این‌ها در دل طبیعت است و رحیمانه برخورد می‌کنید نه ظالمانه. پس فرض عدل و ظلم وجود دارد در همین جا که ارتباط را تعریف می‌کنید، چون فاعل است، مختار است، می‌تواند حق یا باطل را اختیار کند!

اگر حق را انتخاب کنید یک‌جور ارتباط برقرار می‌کنید، اگر باطل را انتخاب کند بر مدار سلطه ارتباط برقرار می‌کند، بهره‌کشی و سلطه، و تعبیر مختلفی می‌توانید برایش بدهید، استثمار، استبداد، هر چیزی که باعث بشود که انسان از مدار هماهنگی و انسجام خارج بشود، مگر امروز تصرفی که در طبیعت می‌شود به خاطر تکاثرگرایی، کثرت‌طلبی،

موجب ظلم و قهر طبیعت نمی‌شود؟ از نظر ما طبیعت فاعلیت دارد و می‌تواند فاعلیتش را دلیل نوع تصرف بد نشان بدهد، مثل ترکیبی که می‌کند و آن ترکیب انفجار ایجاد می‌کند و یا سم خاصی را ایجاد می‌کند. این انسان اگر براساس حق ارتباط برقرار کند می‌شود تولی، اگر براساس باطل ارتباط برقرار کند، طغیان می‌کند. و در همه حال خداوند هست، چه آن‌که منفی و مثبت ارتباط برقرار می‌کند امداد می‌کند کلاً نمد هؤلاء و نمد هؤلاء، هر دو را امداد می‌کند چون دار، دار اختیار است، در اصل آن ارتباط برقرار بشود و فرق بین عدل و ظلم و تکامل هم روشن باشد.

به هر صورت فرضیه تکامل را اگر ما نپذیریم، ارتباطات هم یک ارتباطات بسیط است، پس خود ارتباطات هم در حال تکامل است. آن انسجام و هماهنگی در محوریت رابطه انسان با خدا براساس محبت و تولی است که امکان‌پذیر می‌شود و گرنه ضد تکامل عمل می‌کند، تکامل ندارد و رو به اضمحلال است «والذین کفروا اولیاء هم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» حرکت تناقضی می‌شود! حرکت همراه با نقض است ولو هرچقدر هم فناوری تولید کند، هرچقدر بیشتر تولید کنند بیشتر تخریب می‌کنند، هرچقدر کثرت بیشتری پیدا می‌کند انسجام بیشتر پیدا نمی‌کند! به تعبیر دیگر از هم‌گسیختگی و آشفتگی پیدا می‌کنند و این آشفتگی را شما به راحتی می‌توانی با آثارش بسنجید، این‌که فناوری که توسعه پیدا کرده موجب توسعه امراض شده، موجب توسعه بی‌ارتباطی شده است. قرار بود که ارتباطات توسعه پیدا کنند در جهت نزدیکی قلوب ملت‌ها و انسان‌ها و آن‌ها را تکامل دهد، در صورتی که هم از لحاظ جسمی دچار عارضه شدند، هم از لحاظ فکری دچار تشویش و تردید شدند و هم به لحاظ روحی دچار یک نحوه اضمحلال شدند.

پس ارتباط با خدا باید محور قرار گیرد. حالا اگر ما به صورت حلقوی بخواهیم در نظر بگیریم، لایه دوم را بگذاریم انسان، لایه سوم را بگذاریم طبیعت، که در لایه دوم ارتباطات انسانی را بنویسیم، در لایه سوم، ارتباطات غیرانسان، طبیعت، جماد و نبات. نظام نیازمندی‌ها از طریق ارتباط، - یعنی برقراری نسبت و تناسب - بین خدا، انسان، طبیعت، باید ایجاد شود که به اقتدار و انسجام برسد. ارتباط بدون موضوع معنا ندارد. بنابراین این ارتباط که کانون آن ارتباط با خداست، چون موضوع ما انسان مختار

دارای فاعلیتی است که حق و باطل می‌داند، می‌تواند حرکت کند و می‌تواند به اشکال مختلف با خدا ارتباط برقرار کند و به یقین هم خداوند امداد می‌کند، امداد می‌کند محقق بشود، پس فضای ارتباط فضای برقراری نسبت است، نسبت چه چیز با چه چیزی؟ عکس همان نسبت ارتباط محوری ظاهر می‌شود در ارتباط با طبیعت، مثلاً اگر رحیمانه، خالصانه با خدا ارتباط برقرار کنیم، در رابطه با انسان، طبیعت و اشیاء هم همین کار را می‌کنیم. اگر ظالمانه و مستکبرانه برخورد کنیم چهره استکبار در رابطه با انسان‌های دیگر و در رابطه با طبیعت هم همان‌طور ظاهر می‌شود.

وقتی ایمان توسعه پیدا کرد حالا ارتباط با یک انسان دیگری که می‌گیرید یا ارتباطی که با طبیعت می‌گیرید براساس آن فرآیند اولی بوده که جهت خودت را مشخص کردی، به خدا تولی پیدا کردی و خدا هم افاضه کرد و اختیارات وسعت پیدا کرد، اختیارات شفافیت پیدا کرد، توسعه اختیار در تو اتفاق افتاد، امداد این است که موجب توسعه اختیار می‌شود. وقتی توسعه اختیار پیدا کردید، حالا ارتباط با انسان می‌گیرید، براساس رضایت حضرت حق است به میزانی که در اختیار ما جاری شده‌است.

روش پژوهش

روش مورد استفاده در این پژوهش، کیفی و شیوه اجرا به صورت اسنادی، همراه با مصاحبه عمیق بوده‌است.

باتوجه به چارچوب نظری پژوهش و تأکید مجدد بر این نکته که در هر ارتباطی رابطه محوری و اصلی، رابطه با خدای متعالی است و هدف اساسی از هر رابطه‌ای در منطق ایمان و ولایت تکامل پرستش و قرب بیشتر حضرت حق است، و از آن‌جاکه براساس رابطه محوری، بقیه روابط شکل می‌گیرد، اهداف یک ارتباط و نسبت آن با هدف اصلی بسیار مهم است.

نتیجه‌گیری

مبنای مادی و اصالت حس، ارتباطات را در چارچوب تأثیر و تأثرات مادی تفسیر نموده و آن را امری تنها مادی معرفی می‌کند که جهت‌گیری خاصی جز آن‌چه که جهان ماده به آن دیکته می‌کند، ندارد. بنابراین در جریان توسعه ارتباطات، هر نوع نیاز مادی که در زندگی انسان‌ها پدید آید، به‌عنوان یک نیاز منطقی، پذیرفته شده و تأمین می‌گردد. روشن است که این نحوه نگرش به مسئله ارتباطات، در نهایت ساختارهایی را بر جامعه حاکم خواهد کرد که ریشه در تمرکز و انباشت قدرت (اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) داشته باشد، بنابراین لازم است تا نگاه و مبنای قرآنی و ایمانی بر ارتباطات حاکم شود.

قابل ذکر است که مفهوم ایمان، طیف وسیعی از ویژگی‌های انسانی را شامل می‌گردد که دامنه آن از امور قلبی آغاز شده و پس از گذر از مرحله علم و اندیشه و سخن، امور عینی و رفتارهای قالبی را نیز دربرمی‌گیرد.

به‌بیان دیگر مبنای اصالت ایمان علاوه بر امور اخلاقی و خصوصیات فردی انسان‌ها، مسائل اجتماعی و رفتارهای گروهی آنها را نیز مدنظر قرار داده و در این میان ارتباط با خداوند سبحان و اولیاء الهی (و همچنین اولیاء اجتماعی) را به‌عنوان محور و اساس همه امور فردی و ارتباطات اجتماعی معرفی می‌کند. بنابراین مبنای اصالت ایمان در برخورد با پدیده‌های فردی و اجتماعی، تلاش می‌کند تا همه پدیده‌ها را با استفاده از شیوه منطقی نظام ایمانی شناسایی و تفسیر نماید و در نتیجه تعریف این مبنا از جامعه، زندگی اجتماعی، نظام ارتباطات و نیازهایی است که در جریان تحقق این رشد و توسعه، برای تک تک افراد جامعه ایجاد می‌شود.

براساس این نگاه اصولاً پیدایش جمع و گروه و در عالی‌ترین سطح آن پیدایش هر نظام اجتماعی و جامعه فعال انسانی، تنها با انگیزه‌های مشترک و از طریق وجود سرپرست و ولی واحد امکان‌پذیر می‌باشد و ارتباطات و ابزارهای ارتباطی نیز می‌بایست زمینه‌های انسجام، هماهنگی و پیوند بیشتر انگیزه‌ها و اتصال سریع‌تر و کامل‌تر افراد جامعه با هادیان و راهنمایان بشری را فراهم کرده و از این طریق

زمینه‌های توسعه مطلوب اجتماعی را فراهم سازند. (رضائی، ۱۳۷۷)

بر این مبنا، ارتباطات انسانی همواره از ملاحظه درون و بیرون مجموعه شکل می‌گیرند که آن مجموعه، خود در حال رشد و تکامل است و اگر آن ارتباطات نیز با اهداف مجموعه هماهنگ باشند می‌توان آن را ارتباطات صحیح و قبل قبول دانست. بنابراین لازم است که هر نوع تماس و ارتباط بین انسان‌ها متناسب با هدف نهایی کل عالم و براساس دستورات خالق یکتا و ائمه معصومین(ع) شکل گیرد، و به همین علت ارتباطات بر این مبنا، گونه‌ای از تولی و اعتصام به ولایت الهی، ولایت معصومین(ع) و شکلی از همکاری گروهی برای تحقق اهداف تکاملی عالم است.

منابع

- قرآن کریم.
- آوینی، سیدمرتضی (۱۳۸۶). توسعه و مبانی تمدن غرب. تهران: ساقی.
- رضائی، عبدالعلی (۱۳۷۷). « طرح پژوهشی طرح تعیین استراتژی ارتباطات و مخابرات جمهوری اسلامی ایران، مرحله اول - مبانی نظری ». طرح پژوهشی چاپ نشده تهران: مرکز تحقیقات مخابرات ایران. معاونت پژوهشی.